

کوبیا پلوی - کریمی منقیر - در آخر روزانه - قطار صافزری - بی کیفیت
لردان - کریمی آبی و پایی - صرافین - دلار - ارزی

در یک قطار صافزری مری بوده شروع به کسب کار کرد. او کوبیا پلوی بی

کیفیت را با قیمت بالاتر از دلار می فروخت. در آخر روزانی او ۲۰ دلار بود

اولین از اتمام روز بر صرافین ی زفت و ~~پیش~~ دلار هایش رو به ~~تبدیل~~ تبدیل می کرد

یعنی روزانه ۱۵ میلیون درآمد داشت او در راه خانه تر به کی و پایی را دید او را

توازی کرد و به خانه اش برگشت او عزیزانی ثابت و متغیری نداشت زیرا کسی نمیانست

او در حال کسب کار در قطار است. فردای آن دو دوباره به قطار رفت ناگهان رسیدنی را

روی زمین دید بنور فکر کرد ارزان ولی آن را برداشت تا به همسری هدیه دهد

شروع فروختی کرد ناگهان چند مرد با کت و شلوار وارد شدند و قطار رو بستند

یکی از مرد ها اسلحه ای را در آورد و به سمت یک نفر گرفت مرد گفت: اون دستبند کجاست؟

مرد بالا گفت: دسمن ولی بابت هزینه دارم! مرد: هرچی باسندی بهم مرد: باید

به می یک میلیون دلار بدهی! امر واقعی آورد کدهون آن پول بود مرد: دستمال

شد و پول رو گرفت و دستبند را با چند سال نهفته و مرا الان میباید در سرتکه و
کستان زنده ای رو بلی جوانان قریبی اند

Subject:

Year:

Month:

Date:

خدمات پس از فروش - زیاده بزرگ - پس انداز -

آتش نشانی - عدد برق - فروش به محل - هزینه برق -

گزارش وکیل

روزی در روزنگاری بود و مدارم برای نام آن رشته در کتاب کرده بودم

مثل خریدی محل آمد خانه و قبل از خوردن آن رشته از آن کتاب

نکرده ولی با این شروع به خوردن آن کرد و این مریضی را به برقی بستری و

تورم کتابید کرد و از آن طرف هم امروز باید صورتی تصادف کردم به

ادبتم دیدید و یک خوب برای دارم ولی نه از خوردن است و نه

از خوردن و به دارم مثل عدد برق به اتاقتی عجزم بود در راه او است

از شرکت خدمات و به از خریدن به خانه به ما آمده اند و من منتقد به دارم
به آن زیاده بود و او کرده و من می دانستم این گفته تمام پس انداز